



درس آشنایی با مقدمات تفسیر استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۶ فروردین ۱۳۹۱
مصادف با: ۲۲ جمادی الاولی ۱۴۳۳
جلسه: ۲۸

موضوع کلی: اعجاز قرآن
موضوع جزئی: شبهه دوم پیرامون اعجاز قرآن
سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض شد در بحث از وجوه اعجاز قرآن یکی از ابعاد اعجاز قرآن عدم وجود اختلاف و تناقض در قرآن است، استدلال به این وجه از اعجاز با استناد به یکی از آیات قرآن بیان شد لکن اشکالات و شبهاتی نسبت به این استدلال مطرح است. یک شبهه باقی مانده که عرض کردیم اشکال تقضی است. مستشکل به دو مورد تقض کرد که در قرآن علیرغم ادعای شما مبنی بر عدم وجود اختلاف و تناقض مواردی دال بر وجود اختلاف و تناقض در قرآن وجود دارد که نمونه اول را عرض کردیم و پاسخ دادیم.

نمونه دوم این بود که در بعضی از آیات قرآن افعال انسان به خود انسان اسناد داده شده و کارهایی که از انسان سر می‌زند فاعل و علتش خودش انسان معرفی شده اما بعضی از آیات قرآن افعال انسانی را مستند به خداوند تبارک و تعالی می‌داند و این تناقض است که از یک طرف فعل انسان به خودش نسبت داده می‌شود و از طرف دیگر از او سلب می‌شود و به خداوند متعال نسبت داده می‌شود. معنای تناقض هم همین است که گفته شود انسان از یک طرف فاعل افعال خودش است و از طرف دیگر فاعل افعالش نیست.

پاسخ مورد دوم:

پاسخ به این شبهه با ذکر دو مطلب روشن می‌شود:

مطلب اول:

مطلب اول اینکه انسان قطعاً مختار است؛ یعنی تردیدی نیست که انسان صاحب اختیار است لکن ما فعلاً در مقام اثبات اختیار و اراده برای انسان نیستیم و این در بحث طلب و اراده باید مورد بررسی قرار گیرد اما اصل وجود اختیار برای انسان مصحح اسناد افعال اختیاریه به او می‌باشد، وقتی ما می‌گوییم انسان دارای اختیار است جایی برای تردید باقی نمی‌ماند در اینکه فاعل این افعال هم خود انسان است.

ادله وجود اختیار در انسان:

اما دلیل بر وجود اختیار در انسان و صحت اسناد افعال اختیاری به انسان چند چیز است:

دلیل اول: دلیل اول وجدان است؛ یعنی انسان بالوجدان می‌بیند که انسان فاعل افعال خودش می‌باشد. شاهد روشن بر این مطلب حرکت دست انسان سالم است که با اراده و اختیار خودش صورت می‌گیرد و بالا و پایین می‌رود ولی حرکت دست

انسانی که دچار ارتعاش است بدون اختیار می‌باشد پس وجدان مهم‌ترین شاهد بر این است که انسان فاعل افعال خودش است.

دلیل دوم: اختیار انسان از اموری است که عند العقلاء قطعی و پذیرفته شده است و به عنوان یک امر بدیهی تلقی می‌شود، بسیاری از رفتارهای عقلاء در جامعه عقلانی مبتنی بر وجود اختیار و امکان صدور فعل از انسان است؛ مثلاً یکی از مهم‌ترین کارهایی که در جوامع بشری انجام می‌گیرد جعل قانون است، که این قانون باید توسط عقلاء رعایت شود، اگر کسی با این قانون موافقت کند مطیع و اگر کسی مخالفت کند متمرّد شمرده می‌شود و برای متمرّدین و عاصین مجازات‌هایی مشخص می‌شود. در بین خود عقلاء هم نسبت به رعایت کنندگان و عاملین به قانون و نادیده گیرندگان و ترک کننده‌گان قانون مدح و ذم واقع می‌شود؛ یعنی کسی که قانون را رعایت می‌کند مستحق مدح است و او را مدح می‌کنند و کسی هم که قانون را نادیده می‌گیرد مستحق ذم است و او را مجازات می‌کنند. اگر انسان دارای اختیار نبود اساساً همه این مراحل که در جوامع عقلانی محقق است سالبه به انتفاء موضوع بود و معنی نداشت، نه جعل قانون، نه مقرر کردن مجازات، نه استحقاق مدح و ذم انسان‌ها و نه ترتب مدح و ذم عقلانی بر افعال انسان‌ها هیچ کدام معنی نداشت پس خود جعل قانون و اموری که بر آن مترتب است پیش فرض مهمی دارد و آن این است که عقلاء پذیرفته‌اند که انسان‌ها دارای اختیار هستند و می‌توانند کارهای خودشان را انجام دهند. اگر آنها دارای اختیار نبودند امکان نداشت بتوانند نسبت به قوانین اطاعت و عصیان کنند پس این مسئله به عنوان یک امر مفروغ عنه و مسلم و قطعی و بدیهی در بین عقلاء پذیرفته شده که انسان دارای اختیار است و افعالش مستند به خود اوست.

دلیل سوم: عقل هم اقتضاء می‌کند که انسان دارای اختیار باشد، اینکه دلیل عقلی دال بر اختیار و اراده انسان چیست باید در جای خودش به طور مفصل مورد رسیدگی قرار گیرد و ما فعلاً اینها را به عنوان اصول موضوعه می‌پذیریم پس این هم قطعی و مسلم است که عقل دلالت می‌کند بر وجود اختیار و اراده در انسان و صحت اسناد افعال انسان به خود او.

مطلب دوم:

مطلب دوم اینکه از طرف دیگر اسناد افعال انسان به خداوند تبارک و تعالی هم صحیح است و ادله‌ای هم بر این مطلب وجود دارد که در جای خودش ثابت شده، فقط اجمالاً عرض می‌کنیم که همه موجودات این عالم و ممکنات همان طور که در حدوث به واجب الوجود نیازمند می‌باشند در بقاء هم به واجب الوجود نیاز دارند و از جمله ممکنات انسان است یعنی اصل افتقار و نیاز به علت، جزء ذات ممکن است، این طور نیست که نسبت خداوند متعال با همه ما سوی و ممکنات در این عالم، نسبت بناء و بنا باشد که بناء ساختمان را می‌سازد و پس از ساخت آن را رها می‌کند و به آن کاری ندارد، خداوند متعال این گونه نیست که عالم را احداث کرده باشد و آن را رها کند و عالم در بقاء نیازمند به خداوند متعال نباشد، وقتی می‌گوییم نسبت خداوند متعال و عالم نسبت بناء و بنا نیست و آن به آن این احتیاج و افتقار به خداوند هست مثل این است که می‌گوییم نور و شعاع خورشید آن به آن محتاج به خورشید است، نور غیر از خورشید است ولی افتقار و نیازش به خورشید

فقط در مرحله حدوث نور نیست بلکه لحظه به لحظه در بقاء خودش نیازمند به خورشید است، پس اگر این نسبت بین ممکنات و خداوند تبارک و تعالی برقرار شد؛ معنایش این است که در بقاء هم محتاج به خداوند متعال هستند؛ یعنی خداوند متعال علت همه حوادث و اتفاقاتی است که در عالم صورت می‌گیرد لکن این در واقع به عنوان مقدمه است.

پس هر دو مطلبی که در آیات قرآنی آمده مسلم و صحیح است، اگر ما می‌گوییم اسناد افعال اختیاری به انسان صحیح است دلیل داریم و اگر بعضی از آیات قرآن دال بر این است که اسناد افعال انسان به خداوند صحیح است به همین دلیلی است که عرض کردیم، حال عمده این است که جمع بین این دو مطلب به چه نحو است که اگر ما بتوانیم بین این دو مطلب جمع کنیم پاسخ به شبهه نقضی در این مورد هم معلوم می‌شود.

جمع بین دو مطلب:

خداوند تبارک و تعالی از مبادی فعل اختیاری انسان است؛ یعنی فعل انسان به اختیار خود او صادر می‌شود لکن برای صدور فعل به مقدمات و مبادی نیاز است که مبدأ اعلی و مقدمه اولی برای صدور افعال از انسان، خود خداوند متعال است، خداوند تبارک و تعالی به عنوان فاعل مطلق و علة العلل همه حوادث این عالم است، این مبدأ خارج از قدرت و اختیار انسان است، از این جهت که خداوند علة العلل همه حوادث این عالم است و از جمله امور و حوادث، افعال انسانی است که یک پدیده از پدیده‌های عالم محسوب می‌شود این پدیده به عنوان یک پدیده مادی ممکن نیازمند به علت دارد و علة العلل در اینجا نقش دارد و اگر برای یک لحظه علة العلل کنار برود همه چیز به هم می‌ریزد ولی دخالت علة العلل در افعال اختیاری انسان خارج از قدرت و اختیار انسان است که از این جهت فعل انسان به خداوند متعال نسبت داده می‌شود پس صحت اسناد افعال انسان به خداوند متعال از این جهت است که خداوند متعال مبدأ اعلی و علة العلل همه امور عالم از جمله فعل انسان‌ها است پس این اسناد صحیح است.

لکن از این جهت که بعضی از مقدمات و مبادی فعل انسانی توسط خود او محقق می‌شود لذا اسناد افعال به خود انسان هم صحیح است. یکی از مبادی فعل انسان اراده اوست؛ یعنی فرض کنید کاری را ابتدا تصور و تصدیق می‌کند و بعد از آنکه شوق مؤکد نسبت به آن فعل در وجود او ایجاد شد اراده انجام آن کار را می‌کند که این اراده از مبادی افعال انسان است و تحت قدرت و اختیار انسان است.

پس از این جهت کاری که انسان انجام می‌دهد به خود او نسبت داده می‌شود لکن از این جهت که بعضی مبادی فعل انسان خارج از قدرت و اختیار انسان است به همان مبدأ اعلی و مقدمه اولی که خداوند تبارک و تعالی است نسبت داده می‌شود پس هیچ منافات و تناقضی نیست که فعل انسان هم به خود او نسبت داده شود و هم به خداوند تبارک و تعالی لذا کسی نمی‌تواند این مطلب را به عنوان نقض مطرح کند که اینجا تناقض وجود دارد. این همان مطلبی است که در روایات از آن به لاجبر و لا تفویض بل امر بین الأمرین تعبیر می‌شود، در بعضی روایات مثل روایتی که از امام رضا(ع) نقل شده آمده: کسی

که قائل به جبر باشد کافر است و کسی که قائل به تفویض باشد مشرک است، حال اینکه چرا قائل به جبر کافر و قائل به تفویض مشرک است، بحثی را می‌طلبد که باید در جای خودش به آن پرداخته شود.

بهر حال اسناد افعال انسان هم به خداوند متعال و هم به خود انسان صحیح است لکن هر کدام از یک جهت؛ از جهت مقدمات و مبادی که تحت اختیار خود انسان است افعال انسان به خود او اسناد داده می‌شود اما از جهت مبدأ اعلی و مقدمه اولای افعال که خارج از قدرت و اختیار انسان است به خداوند متعال نسبت داده می‌شود؛ به عبارت دیگر علیت انسان نسبت به افعالش در طول علیت خداوند تبارک و تعالی برای افعال انسان است.

آیاتی از قرآن هم بر صحت اسناد افعال انسان هم به خداوند متعال و هم به خود انسان دلالت می‌کند مثل آیه شریفه: «و ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی»^۱، می‌فرماید: فکر نکنی که تو تیر انداختی بلکه خداوند متعال تیر انداخت، نمی‌خواهد تیر انداختن او را نفی کند اما می‌خواهد بگوید اصل، خداوند متعال است پس اینجا رمی هم به انسان و هم به خداوند متعال نسبت داده شده، می‌گوید وقتی که تو تیر انداختی در اصل خداوند متعال تیر انداخت. پس تیر انداختن هم به انسان و هم به خداوند تبارک و تعالی نسبت داده شده لکن این دو در طول هم هستند و اسناد به هر دو هم صحیح است.

یا در همین آیه‌ای که خود مستشکل ذکر کرد که «و ما تشاؤون إلا أن یشاء الله» که مشیت را برای خداوند متعال ثابت می‌کند جوابش معلوم می‌شود که مشیت انسان همان ظهور مشیت الهی است یا به عبارت دیگر منشأ مشیت انسان همان مشیت خداوند متعال است پس از این باب که مشیت خداوند متعال سبب مشیت انسان است به همین ترتیبی که عرض شد اشکال ندارد که بگوییم منظور از مشیت، مشیت خداوند تبارک و تعالی است و در عین حال بگوییم خداوند متعال کسی را مجبور نمی‌کند، اگر کسی خواست و مشیت و قصد او بر کفر تعلق گرفت کافر می‌شود و اگر کسی راه شکر را در پیش گرفت شاکر می‌باشد پس مشیت هم به خداوند متعال و هم به انسان نسبت داده می‌شود و تناقضی هم بین این دو وجود ندارد. ضمن اینکه این مسئله در استعمالات عرفی هم نظیر دارد؛ مثلاً انسان را نسبت به اعضاء خودش در نظر بگیرید، کار چشم دیدن است، دیدن گاهی به شخص نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود تو دیدی و گاهی به چشم انسان نسبت داده می‌شود و گفته می‌شود چشمت دید که در این صورت هم درست است که چشم دیده ولی علت دیدن خود انسان است پس اسناد دیدن هم به چشم که عضوی از انسان است و هم به خود انسان که مجموعه واجد آن عضو می‌باشد صحیح است لذا اشکالی که مطرح شد وارد نیست.

«والحمد لله رب العالمین»